درسی از دموکراسی

دنی دیدور

برگزیده و برگردان از"افکار سیاسی-فلسفی‏" ونی دیدرو( DENIS DIDEROT )،فیلسوف‏ قرن هیجده فرانسه،توسط:اکبر اصغری تبریزی،استادیار دانشگاه اصفهان

درسی از دموکراسی

گاهی ادعا شده است که حکومت یک سلطان مستبد ولی آگاه و دادگر بهترین‏ حکومتهاست.باید گفت که این ادعایی بسیار گستاخانه و مبالغه‏آمیز است.زیرا چه‏ بسا اتفاق میافتد که خواست این سلطان خودکامه با خواست رعایایش در تناقض است که‏ در آنصورت او علیرغم همه علم و معرفت و عدالتخواهیش گناهکار شناخته خواهد شد اگر چنانچه آنها را از طبیعی‏ترین حقوق انسانیشان یعنی آزادی محروم سازد،ولو اینکه‏ گیرم اینکار بسود آنها باشد.در واقع گاهی ممکن است انسان به نیت انجام یک امر خیر نیز از قدرت خود سوء استفاده کند و هیچ انسانی مجاز نیست که با همنوعانش بمانند چهارپایان رفتار نماید.چهارپایان را میشود مجبور ساخت تا چراگاه بدی را برای‏ چراگاهی بهتر ترک کنند اما اعمال این روش در مورد انسانها ظلمی است بزرگ و نا بخشودنی.چه،اگر اینان بگویند:ما همینجا راحتیم و یا حتی اگر بگویند:این درست‏ که ما در اینجا راحت نیستیم ولی میخواهیم همینجا بمانیم باید کوشید تا از راه دلیل و برهان و منطق آنها را کم‏کم روشن ساخت و دیدگانشان را از ظلمت نادانی به نور آگاهی‏ هدایت کرد و هرگز نباید در این رهگذر به زور و فشار توسل جست.

پذیرفتن یک سلطان بعنوان نیکوکار مطلق همانا پذیرفتن اوست بعنوان تبهکار مطلق‏ و حال آنکه او در حقیقت نه یک نیکوکار مطلق است و نه یک تبهکار مطلق.

بنظر من میان مفهوم یک پدر با مفهوم یک سلطان تداخلی صورت گرفته است.شاید یک پدر بمنزله سلطانی باشد برای خانواده‏اش،لیکن یک سلطان،حتی یک سلطان خوب‏ هم،هرگز بعنوان پدری برای جامعه خود تلقی نمیشود،بلکه او تنها مباشر جامعه خویش است.در واقع جامعه سلطان را مسئول مباشرت از منافع خود میداند تا او را در صورت‏ اهتمامش در انجام این مسئولیت پاداشی شایسته و در صورت کوتاهیش در انجام آن کیفری‏ بایسته دهد.

اگر فرزندانی بر کرسی قضاوت پدری بد نشسته و او را محکوم به مرگ کنند در انتظار مردم بعنوان کریه‏ترین دژخیمان معرفی میشوند و حال آنکه اگر رعایایی ستمدیده بر قتل‏ سلطان خائن و خونخوار خود قیام نمایند هرگز مستوجب دریافت این عنوان زشت نخواهند بود و حتی اگر آنها همین معامله را در حق سلطانی نیکوکار که کارهای نیکش با میل و اراده‏ آنان در تضاد بود،روا میداشتند باز هم سزاوار دریافت این عنوان نمیبودند،چه او در هر حال به علت تجاوز از حد حقوق خویش مقصر شناخته میشود،آنهم بعنوان جنایتکار هر دو نسل حاضر و آینده،زیرا اگر خود او بر فرض آدمی باشد آگاه و دادگر،جانشین‏ وی به جای آگاهی و دادگری او بیشتر قدرت مطلقه ویرا به ارث خواهد برد تا بکمک آن‏ رعایای زیر دستش را بنوبه خود مقهور و منکوب سازد.

پس از مردم بیدار دل جهان بر شما باد تا هرگز حکمرانان و سلاطین خود را اجازه‏ و امکان آن ندهید که حتی در حق شما نیکی کنند،هرگاه این نیکی برخلاف میل و ارادهء آزاد شما باشد.همیشه بخاطر داشته باشید که حالت کسی که بر شما حکومت و رهبری‏ میکند مشابه حالت آن رئیس قبیله سرخ‏پوستان آمریکاست که وقتی از او سئوال میکردند آیا بردگانی دارید یا نه؟جواب میداد:

"بردگان؟-در تمام قلمرو من فقط یک برده سراغ دارم و آن خودم هستم!"

بقیه از صفحهء 25 نگران کرده بود از میدان از رفقا جدا شدم و بامزاده قاسم بمنزل خود رفتم.در راه فکر میکردم شاید حضرات افسران نظریاتی که در هیئت بیان کرده بودند به عرض رسانیده‏اند و مقدمات اجرای آن دارد فراهم می‏شود.بمنزل که رسیدم معتمد السلطنه همسایه بدیدن من‏ آمد و بقدری مرا نگران کرد که تصمیم گرفتم فردا صبح قسمت اعظم اثاثیه را به طهران منتقل‏ کنم،پاسی از شب گذشته بود که اطلاع دادند ساعت 10 شب مجددا جلسهء هیئت دولت‏ در باشگاه افسران با اعضاء شورای جنگ تشکیل می‏شود.از جریان این جلسه اطلاع ندارم‏ چون من بواسطه خستگی زیاد ساعت 2/1 8 خوابیدم و متأسفانه یک مرتبه که بیدار شدم‏ ساعت نزدیک نصف شب بود بنابراین از رفتن منصرف شدم ولی بعد دانستم این جلسه تا ساعت 2 بد از نصف شب ادامه داشته است.